گفت‌وگوی «جوان» با ناصر گیوه‌ای، از رزمندگان و عکاسان دفاع مقدس

دوست داشتم از بچه‌هایی که نور بالا می‌زدند عکس بگیرم!

■ احمد محمدتبریزی

دفاع مقدس جلوه‌های مختلف زیادی دارد که بحث تبلیغات یکی از آن جلوه‌های زیباست. ناصر گیوه‌ای از همان بدو ورودش به جبهه وارد کار تبلیغات شد و با دوربین عکاسی‌اش نیز از رزمندگان عکس می‌گرفت. حالا پس از گذشت سال‌ها از آن روزها، گیوه‌ای تجربیات و خاطرات گرانبهای زیادی از آن روزها دارد و عکس‌هایش نیز ارزشی تاریخی پیدا کرده است. این رزمنده زنجانی در گفت‌وگو با «جوان» از لزوم تبلیغات در جبهه و علاقه‌اش به عکاسی از رزمندگان می‌گوید که در ادامه می‌خوانید.

عکسی از رزمندگان گردان ولی‌عصر (عج) که ناصر گیوه‌ای عکاسش بوده است.

در چند سالگی عازم جبهه شدید؟

من در سال ۱۳۶۱ قبل از عملیات بیت‌المقدس در ۱۶ سالگی عازم جبهه شدم و تا پایان عملیات والفجر ۸ که به پشت جبهه آمدم و دیگر توفیق نداشتم به صورت پیوسته در عملیات‌های بعدی شرکت داشته باشم. در عملیات مرصاد هم در پشتیبانی بودم.

چه مسئولیت‌هایی را در تیپ برعهده داشتید؟

من مسئول تبلیغات و مخابرات یکی از گردان‌های لشکر ۸ نجف به فرماندهی شهید حاج‌رحیم تاران بودم. جانشین‌شان هم شهید حسن آندی بود که در مرحله دوم عملیات بیت‌المقدس در شلمچه به شهادت رسید. بعد از عملیات بیت‌المقدس به لشکر ۱۷ علی‌بن‌ابیطالب(ع)، لشکر ۳۱ عاشورا و تیپ انصارالمهدی که مستقل استان زنجان بود، رفتم. اوایل جنگ استان زنجان تیپ و لشکر مستقل نداشت و به مرور زمان تیپ استان تشکیل شد. در بخش تبلیغات گردان حسینیه را برای نیروها مهیا می‌کردیم تا بچه‌ها به عبادتشان برسند. همچنین برنامه‌هایی مثل برگزاری دعا، مراسم صبحگاه و شامگاه هم جزو کارهای ما بود. در عملیات‌ها هم پای فرمانده گردان بودیم. بعد از اینکه خط می‌شکست ما با بلندگوی دستی و رادیو ضبطی که آن زمان داشتیم، مارش جنگی پخش می‌کردیم و به رزمندگان روحیه می‌دادیم. شب‌های عملیات هم کار تبلیغات نمی‌کردم، یک نیروی رزمی بودم. توفیق بودن در جوار پنج فرمانده گردان شهید را دارم. شهیدان مهدی محمدی، محمد اشتری، حمید احدی، حسن باقری و حاج‌رحیم تاران، فرماندهانی بودند که با آنها به طور مستقیم کار کردم.

خودتان به بحث تبلیغات علاقه داشتید؟

یکی علاقه‌مندی خودم بود و دیگر آنکه چون کم سن و سال بودم سعی می‌کردند ما را از رزمی جدا کنند. من جزو کادر گردان که شامل مسئول تدارکات، مسئول تخریب، مسئول امداد و نجات، مسئول نیروی انسانی و تعاون می‌شد، بودم و تبلیغات هم جزو سازماندهی گردان بود. از روزی که برای عملیات بیت‌المقدس رفتم دوربین عکاسی‌ام را همراه خودم بردم و این دوربین تا آخرین روزی که در جبهه بودم، همراه من بود.

بحث تبلیغات در جبهه تا چه اندازه روی رزمندگان تأثیرگذار بود؟

بسیار زیاد! ما حسینیه می‌زدیم و بچه‌ها را جمع می‌کردیم و می‌گفتیم دعای کمیل یا زیارت عاشورا داریم. همچنین ورزش صبحگاهی برگزار می‌کردیم. مداحی، سرود و آهنگ‌های حماسی برای رزمندگان می‌گذاشتیم. عملیات یک شب بود و نیروها برای همان یک شب باید چند ماه در منطقه می‌ماندند و نباید روحیه‌شان خسته می‌شد. کار تبلیغات بود که روحیه رزمندگان را تازه نگه می‌داشت. شب عملیات همه چیز دست فرمانده گردان بود و بعد از عملیات تبلیغات دوباره کارش را شروع می‌کرد.

فرماندهان هم به بحث تبلیغات اهمیت می‌دادند؟

تبلیغات رکن اصلی گردان بود و فرماندهان اهمیت زیادی برایش قائل بودند. وقتی رزمنده دو، سه ماه را برای شب عملیات در منطقه می‌ماند و نباید روحیه‌اش در این مدت خسته می‌شد. حاج صادق آهنگران و کویتی‌پور و حاج اصغر گنج‌خانلو از مداحان زنجان به گردان می‌آمدند و برای رزمندگان مداحی می‌کردند که باعث شادابی روحیه رزمندگان می‌شد.

چطور شد دوربین عکاسی با خودتان به جبهه بردید؟

من از بچگی به دوربین و عکاسی خیلی علاقه داشتم. زمانی که پایم به جبهه باز شد دوربینی را که از قبل داشتم، با خودم به جبهه بردم و شروع به عکاسی کردم. آن زمان فیلم‌های ۱۳۵، ۱۲ تایی و ۳۶ تایی بود و بردنشان به جبهه و نگه داشتنشان در هوای گرم منطقه خیلی سخت بود و خیلی مراقبت می‌کردیم تا عکس‌ها از بین نرود. من بیشتر سعی می‌کردم عکس‌های دسته‌جمعی بگیرم و کمتر پیش آمده عکس‌های تک نفره یا دو نفره بگیرم. آن زمان تهیه فیلم سخت بود و به خاطر همین بیشتر عکس‌های جمعی می‌گرفتم. نگهداری از نگاتیوها هم سخت بود و محدودیت زیادی داشتم. پس از عکاسی نگاتیوها را با دردسر به شهرستان می‌بردیم و چاپ می‌کردیم و بعد به دست رزمندگان می‌رساندیم. عکاسی را خودآموز یاد گرفته بودم و در طول دفاع مقدس نزدیک به ۲هزار قطعه عکس از رزمندگان زنجانی انداختم. نگاتیوهایش را به روایت فتح داده‌ام تا از بین نرود.

در دوران دفاع مقدس چون رزمندگان خیلی اهل دوربین نبودند، کار عکاسی در جبهه را سخت‌تر می‌کرده است؟

بله، دقیقاً فرمانده عزیز به نام شهید علی مولایی داشتیم که هرگاه می‌خواستم از ایشان عکس بگیرم می‌گفت ناصر از من زیاد عکس نگیر. من اصرار می‌کردم تا از ایشان عکس بگیرم. وقتی جایی می‌رفتیم من پنهان می‌شدم تا وقتی ایشان می‌آید چند فریم عکس از او بگیرم. یا در خط مقدم بچه‌ها دوست نداشتند عکس‌شان گرفته شود و من سعی می‌کردم بدون خبر دادن عکسشان را بگیرم. عکس‌هایی هم دارم که رزمنده دستش را روی صورتش گذاشته تا عکسش را نگیرم.

ما در دوران دفاع مقدس در بحث رسانه زمان ضعف‌هایی داریم که الان حسرت‌شان را می‌خوریم؟

متأسفانه در بحث رسانه در دوران دفاع مقدس با کمبود امکانات روبه‌رو بودیم و بیشتر دوربین‌های عکاسی، دوربین‌های خانگی بود و خیلی حرفه‌ای نبود. البته بچه‌های قم، تهران، اصفهان، مشهد و تبریز دارای دوربین فیلمبرداری بودند و امکاناتشان بهتر بود. اما برای بچه‌های شهرهای دیگر امکانات خیلی زیاد نبود. فقط صداوسیما که از زنجان به جبهه می‌آمد با دوربین حرفه‌ای فیلم می‌گرفت. الان حسرت همین کمبود امکانات را می‌خوریم و وقتی با بچه‌ها جمع می‌شویم می‌گوییم کاش مثل الان موبایل دستمان بود و چقدر می‌شد عکس و فیلم از شهدا گرفت. الان وقتی بچه‌ها عکس‌هایشان را می‌بینند باورشان نمی‌شود و می‌گویند کجا این عکس را گرفتی. الان تازه متوجه بزرگی کار می‌شوند. من آن زمان رادیو ضبط هم داشتم و گاهی اوقات صدای رزمندگان را هم ضبط می‌کردم که بسیار خاطره‌انگیز است. رزم شبانه‌ها را در نوار کاست ضبط کردم و آنها را هم نگه داشته‌ام. ذوق زیادی برای انجام کارهای تبلیغاتی و رسانه‌ای داشتم.

> من بیشتر سعی می‌کردم عکس‌های دسته‌جمعی بگیرم و کمتر پیش آمده عکس‌های تک نفره یا دو نفره بگیرم. آن زمان تهیه فیلم سخت بود و به خاطر همین بیشتر عکس‌های جمعی می‌گرفتم. نگهداری از نگاتیوها هم سخت بود و محدودیت زیادی داشتم

زیباترین و سخت‌ترین صحنه‌هایی که عکاسی کردید، مربوط به چه صحنه‌هایی بوده است؟

من یک عکس از غروب شب عملیات والفجر ۸ دارم که برایم بسیار باارزش است. در جریان عملیات والفجر ۸ در اروند وقتی جزر و مد می‌شد آب در کانال‌ها بالا می‌آمد و در این زمان باید عملیات را شروع می‌کردیم. قبل از آغاز عملیات، قایق‌ها مستقر شده بودند و همه منتظر بودند غروب تمام شود و آفتاب برود و آب بالا بیاید. با بالا آمدن آب، کانال‌ها پر می‌شد و بچه‌ها می‌توانستند سوار قایق شوند و به خط بروند. من در آن غروب عکسی گرفته‌ام که خیلی دوستش دارم. از صحنه‌های شهادت رزمندگان هم گرفته‌ام. در عملیات والفجر ۸ پشتیبان غواصان خط‌شکن بودم و وقتی غواصان خودشان را به خط زدند و خط را شکستند، ما وارد عمل شدیم. آن زمان از غواصانی که تازه شهید شده بودند با لباس غواصی عکس انداختم. یکی از شهدا پسر حاج‌اصغر گنج‌خانلو به نام ناصر بود که با لباس غواصی کنار اروند افتاده است و من عکس پیکرش را گرفتم. انتقال دادن شهدا به پشت جبهه را عکاسی کردم. از خواب رزمندگان عکس گرفته‌ام که بسیار زیباست. بچه‌ها خط را شکسته‌اند و پشت خاکریز خوابیده‌اند و من عکسشان را گرفته‌ام.

پس شما شب عملیات اسلحه و دوربین را همزمان داشتید؟

من آچارفرانسه فرمانده گردان بودم. شب عملیات نقش پیک، مهمات‌چی و مخابرات را بازی می‌کردیم تا شب به صبح برسد. صبح که خط شکسته می‌شد تازه کارم شروع می‌شد. بلندگو با رادیو ضبط را برمی‌داشتم و سرودها و آهنگ‌های حماسی می‌گذاشتم. از خط مقدم پیاده راه می‌افتادم و به رزمندگان روحیه می‌دادم. عکسی در خط مقدم دارم که بچه‌ها من را نگه داشته‌اند و بلندگو را وسط گذاشته‌ام و سینه می‌زنند.

فکر می‌کنم عکاسی از شهدا باارزش‌ترین قاب‌هایی باشد که عکاسی کرده‌اید؟

مسلم است. دفاع مقدس یک دانشگاه بزرگی بود که بچه‌ها آمدند، فارغ‌التحصیل شدند و رفتند. من هم سعی کردم در جبهه از چهره‌های نورانی شهدا عکس بگیرم. سوژه‌هایم همه خاص بودند. رزمندگان را امام خمینی بهتر از همه شناخت.

در پایان اگر خاطره‌ای از آن روزها دارید برایمان بگویید.

معمولاً من سعی می‌کردم از بچه‌هایی که نوربالا می‌زدند، عکس بگیرم. شهید حسن آندی قبل از عملیات روزه بود و بیقراری می‌کرد. آخر سر یک روز به ایشان گفتم چرا بیقرار هستی؟ بیا ناهار و شامی با هم بخوریم. گفت من چند شب دیگر با برادر شهیدم دیدار خواهم کرد. چند روز به سالگرد شهادت برادرش مانده بود. من نفهمیدم چرا این حرف را گفت. گفتم چرا چنین حرفی را می‌گویی. گفت به زودی می‌فهمی. عملیات که شروع شد و تازه می‌خواستیم در خط برویم و تقریبا ۳۰ قدم بیشتر نرفته بودیم که با دشمن درگیر شدیم و ایشان یک گلوله خورد و همانجا شهید شد. جالب اینکه درست در سالگرد برادرش به شهادت رسید. من در مخابرات بودم و فرمانده گردانمان هم زخمی شده بود. گردان را باید هدایت می‌کردیم. با بیسیم به شهید محمد اشتری زنگ زدم و گفتم حاجی زخمی و حسن شهید شده و کسی نیست گردان را هدایت کند. ایشان شب عملیات خودش را به ما رساند و نیروهای زنجان را تا شهر خرمشهر هدایت کرد.

یک رزمنده در عملیات محرم داشتیم به نام نصرت‌الله صفری که در همین عملیات به شهادت رسید. جوانی رعنا از سلطانیه بود. ما در تبلیغات حنا داشتیم و ایشان آمد و از من حنا گرفت. گفتم نصرت می‌خواهی چه کار کنی؟ گفت دو روز دیگر شب دامادی من است و می‌خواهم حنا بگذارم. حنا را روی دست و صورتش گذاشته بود و دو روز بعد در جریان عملیات به شهادت رسید.

ناصر گیوه‌ای نفر سمت راست

یاد کرد

شهید محسن حججی و عشقی سیری‌ناپذیر در وجودش به خدا و اهل‌بیت(ع)

اسارت و شهادت را مثل دسته گلی خوشبو می‌دانست

■ آرمان شریف

شهید محسن حججی در مرداد ۱۳۹۶ و در ۲۶ سالگی و در راه دفاع از حرم اهل‌بیت(ع) به شهادت می‌رسد. مظلومیت و شهادت ایشان، موج بزرگی را در کشور به راه می‌اندازد و همه را بیش از پیش متوجه کار سخت و بزرگ رزمندگان مدافع حرم می‌کند. شهید حججی با شهادتش شوری عجیب در دل جوانان و سراسر کشور به راه انداخت. گویی او حجتی شد تا همگان بیشتر به مظلومیت و حقانیت شهدا پی ببرند. در روزهایی که به این شهید والامقام اختصاص دارد، روایت‌هایی خواندنی از زندگی و خداجویی شهید حججی را می‌خوانیم.

■ **طلب شهادت از خدا**

قبل از هر کلامی، خواندن بخش‌هایی از وصیتنامه شهید به خوبی ما را متوجه اخلاص و عشق محسن حججی به خدا و شهادت می‌کند. شهید در بخشی از وصیتنامه‌اش اینچنین می‌نویسد: «عمریست شب و روز را به عشق شهادت گذرانده‌ام و همیشه اعتقادم این بوده و هست که با شهادت به بالاترین درجه بندگی می‌رسم. خیلی تلاش کردم که خودم را به این مقام برسانم، اما نمی‌دانم که چقدر توانسته‌ام موفق باشم. چشم امیدم فقط به کرم خداوند و اهل بیت است و بس. امید دارم این روسیاه پرگناه را هم قبول کنند و به این بنده بد پرخطا نظری از سر رحمت بنمایند.»

یکی از ویژگی‌های شهید که او را از دیگران متمایز می‌کرد، مقید بودنش بود. این موضوع بارها برای دوستان و همرزمانش ثابت شده بود. شهید حججی گاهی اوقات که مجبور می‌شد در خانه‌های مردم سوریه بماند یا از آنها به عنوان سنگر استفاده کند، هنگام اذان از ساختمان بیرون می‌رفت یا در حیاط به اقامه نمازش می‌پرداخت تا مبادا نمازش شبهه‌ای داشته باشد.

در بحث حرام و حلال و رعایت شرعیات نیز بسیار انسان مقیدی بود. زمانی که از جبهه برگشت، محسن به یکی از دوستانش گفت: «این بار که شهید نشدم، حتماً مشکلی در کار من بوده است.» پس از شهادتش دوستانش فهمیدند که مشکل از رضایت پدر و مادرش بوده است. او برای اعزام‌های بعدی رضایت پدر و مادرش را گرفت و به آرزویش رسید.

■ **دسته‌گلی خوشبو**

یک بار در خط، یکی از نیروها خطاب به شهید گفت: «محسن هر بلایی اینجا سرمان بیاید، بیاید. ولی خیلی ترسناک است که بخواهیم اسیر بشویم، بعدش هم بخواهند ما را به شهادت برسانند.» شهید به دوستش نگاهی کرد و یک حدیث از پیامبر را برایش خواند: «مرگ برای مؤمن مثل بوییدن یک دسته‌گل خوشبوست.» خندید و ادامه داد: «یعنی آنقدر راحت و آرام. مطمئن باش اسارت هم همین است. راحت و آرام.»

> در بحث حرام و حلال و رعایت شرعیات بسیار انسان مقیدی بود. زمانی که از جبهه برگشت، محسن به یکی از دوستانش گفت: این بار که شهید نشدم، حتماً مشکلی در کار من بوده است. پس از شهادتش دوستانش فهمیدند که مشکل از رضایت پدر و مادرش بوده است. او برای اعزام‌های بعدی رضایت پدر و مادرش را گرفت و به آرزویش رسید

شهید حججی عکس شهدای مدافع حرم نجف‌آباد را گوشه‌ای از چادر زده بود و بین آن عکس‌ها یک جالی خالی گذاشته بود. بچه‌های حیدریون که می‌رفتند داخل چادر، محسن آن جای خالی را نشانشان می‌داد و با عربی دست و پا شکسته به آنها می‌گفت: «اینجا جای من است، دعا کنید، دعا کنید هرچه زودتر پر بشود.» بچه‌های حیدریون نگاهش می‌کردند و می‌گفتند: «این دارد چه می‌گوید؟» پس از شهادت محسن نیروها متوجه منظور محسن شدند.

■ **نگین انگشتر**

شهید حججی حضرت زهرا(س) را خیلی دوست داشت. انگشتری داشت که روی نگینش نوشته بود: «یا فاطمه الزهرا» زمانی که می‌خواست به سوریه برود، مادر خطاب به محسن می‌گوید: «مامان این رو دستت نکن. این داعشی‌ها کینه زیادی از حضرت زهرا(س) دارند. اگر دستشون بیفتی تمام عقده‌هاشون رو روی سرت خالی می‌کنند.» این حرف مادر انگار محسن را مصمم‌تر از قبل کرد. گفت: «حالا که اینجوری است پس حتماً می‌پوشم. می‌خواهم حرص‌شان را دربیاورم.» محسن را که شهید و عکس‌های سرش را منتشر کردند، انگشتری دستش نبود! داعشی‌ها آن را درآورده بودند. قطعاً وقتی نگین «یا فاطمه‌الزهرا» را دیده بودند آتشی گرفته بودند و به خاطر همین عصبانیت و ناراحتی، آتش کینه‌شان را بر سر محسن خالی کرده بودند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۲۷۹

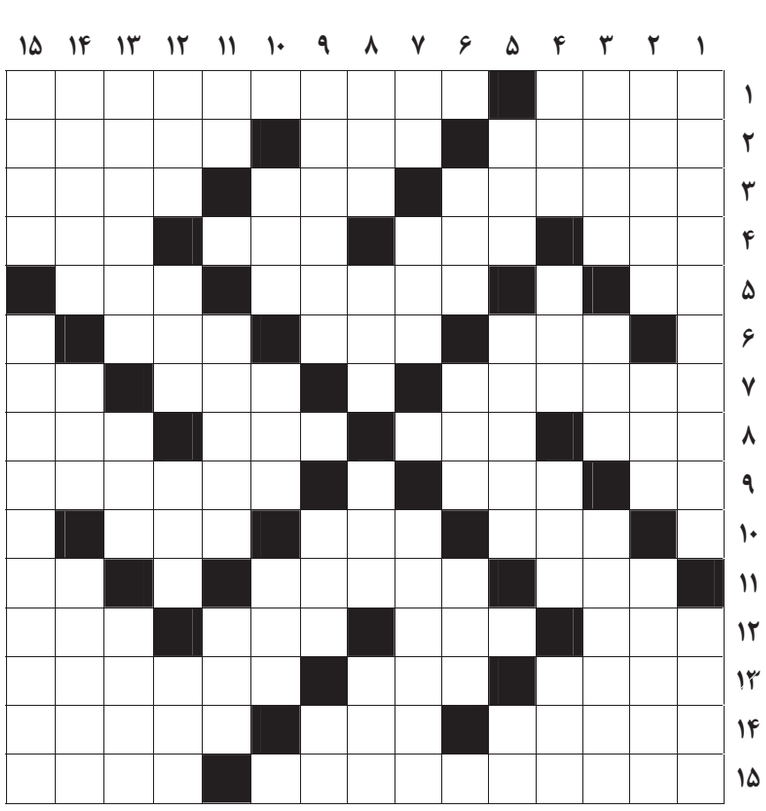

از راست به چپ

■ ۱- از سوره‌های مکی قرآن - نخستین ورزشکار ایران که از المپیک مدال گرفت ■ ۲- نخستین - قربانگاه حاجیان - بزرگ و مهتر ■ ۳- سیبش معروف‌تر است - بنده - سازمان هوافضای امریکا ■ ۴- مرزبان - عضو شنوایی - نودمین سوره - پاچه حیوانات ■ ۵- تاکسی پرظرفیت - برادر رستم - میزبان المپیک ۲۰۰۸ ■ ۶- الـ... ثم الدار - بزرگ‌ترین غده بدن - سرشب ■ ۷- ویراستار - خمارآلود - فرورفتگی ظرف به دلیل ضربه‌خوردن ■ ۸- دانه تسبیح - می‌کارند تا مرگ درو کنند - اسب یدک - ستم ■ ۹- تن‌پوش مردانه - گوسفند ماده - گرفتگی عضلات ■ ۱۰- غزال - آزمون چهارجوابی - واحد شمارش برای تریاک ■ ۱۱- بطئی - داستانی نوشته گورکی - فلز سرخ ■ ۱۲- شمشیر - بخشی از سازه عینک‌ها - گوشت خالص - نوشابه قدیمی ■ ۱۳- متضاد یأس - از منابع فقه - دریانورد معروف پرتغالی ■ ۱۴- کارکرد - فیلم رسول ملاقلی‌پور - توده‌ای از بافت غیرعادی در بدن ■ ۱۵- جسم دارای تشعشعات اتمی - صفحات غیراصلی روزنامه‌ها

از بالا به پایین

■ ۱- رهبر مقتول سیاهان امریکا در دهه ۶۰ میلادی - اسلحه شمشیربازی ■ ۲- نیزه کوچک دوشاخ - واحد کله‌پاچه - علم شیمی قدما ■ ۳- ماندنی - نوعی چرم - ورزشگاه تیم لیورپول ■ ۴- همسر یعقوب نبی - قطع سینمایی - گهواره - چینه دیوار ■ ۵- تن‌پوش گرمابه - همداستان ژولیت - جدید ■ ۶- صد آذری - محاسن - خبرگزاری عربستان ■ ۷- عمو - تکان شدید - درخشنده ■ ۸- مرتجع فلزی - نیلوفر آبی - گزمه - شهری در استان یزد ■ ۹- استراتژی - حرکتی در فوتبال برای تصاحب توپ - تهوع ■ ۱۰- رها و آزاد - از انجیل‌ها - ترشرویی ■ ۱۱- بی حال - تفنگ عجول - بازنده شطرنج ■ ۱۲- نویسنده آلمانی یوسف و برادرانش - چاپارخانه - خالی و تهی - واحد کار ■ ۱۳- ایالت یخبندان امریکا - تله و دام - سیب آذری ■ ۱۴- بیمارستان در تهران - زندان پرندگان - نتیجه مطلوب برای تیم ضعیف ■ ۱۵- زین و برگ اسب - فراموشخانه

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۶	۷				۴			
۸	۵				۶		۲	
						۷	۵	
۴	۶							
	۹				۱			
						۵	۸	۳
						۱	۷	
		۹	۷	۱				
		۳						

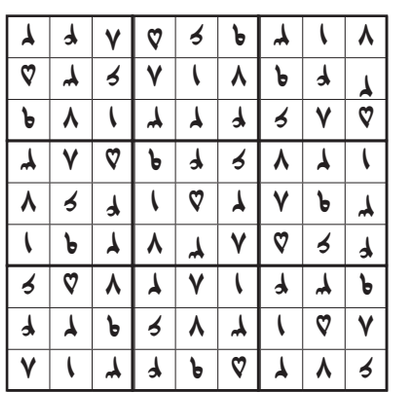

جدول کلمات متقاطع
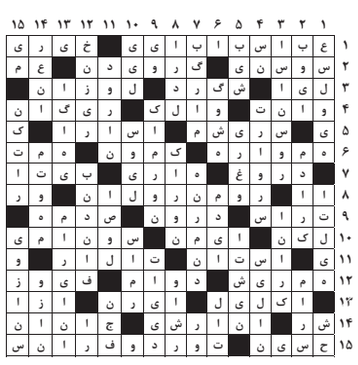
پاسخ جدول شماره ۶۲۷۸